

عبدالعزیز پدر شاه فعلی کشته شد و روابط ایران و عربستان مخدوش شد، و بالاخره در سال ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷ ملک سعود بن عبدالعزیز به ایران آمد و روابط از سر گرفته شد. به راستی آنچه که حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای - مدظله العالی - و جناب آقای دکتر محمد جواد ظریف - دامت عزتته و معالیه - فرمودند و در روزنامه نوشتند، فصل الخطابی برای محکومیت ذاتی و عدم مقبولیت «وهابیت» است.

از جمله مظاهر خصومت این فرقه با تشیع، یکی هم در موضوع مسائل فرهنگی و رسانه‌ها و مطبوعات است. چند سال قبل در مجله الدارة که وابسته به یکی از وزارتات دولت سعودی است، به مناسبتی نام فرزندان بعضی اصحاب پیغمبر ص و آنانکه به زعم برادران سنی ما «عشره مبشره» هستند، ضبط کرده بود و در آن صفحه پس از ذکر نام حضرت امیر - علیه السلام - و نام همسر معصومه بزرگوار ایشان، حضرت زهرا اطهر - علیها السلام -، برای فرزندانشان خطی به علامت نفی گذاشته بود و نام مبارک حسنین - علیهما السلام - را ذکر نکرده بود. سه سال پیش مجله الرابطة که مدیر آن دکتر عبدالله بن عبدالمحسن التركي، از ارحام و وابستگان به شاهان سعودی است، و سردبیر آن کسی به نام دکتر عثمان ابوزید عثمان است، در شماره ۵۶۲ سال ۴۹ آن مجله که در شوال ۱۴۳۴ منتشر شده است، در بخش ادبی آن تحت عنوان «من التراث؛ قصیده زین العابدین بن علی حنفید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه» و در صفحه ۸۳ یک قصیده (؟) ۲ چهل و هشت بیتی را که مملو از اغلاط صرفی و نحوی و قوافی است، به حضرت امام سجاد، علی بن الحسین بن ابی طالب - صلوات الله علیهم اجمعین - نسبت داده است و مطلع قصیده چنین است:

لیس الغریب غریب الشام و الیمن
إن الغریب غریب اللحد و الکفن
إنَّ الغریبَ له حقُّ لغُربته
علی المقیمین فی الأوطان و السکن
لا تنهَرَنَّ غریباً حالَ غریبه
الدَّهرَ ینهَرُهُ بالذلِّ و المحن

۲. نشانه‌های پرسش و تعجب، نهاده نویسنده اند (ویراستار).

قصیده‌های منسوب به امام سجاد (ع) در یک نشریه سعودی

احمد مهدوی دامغانی

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا و آله الطاهرین علی و آبائنا المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین

کلمه خبیثه «وهابیت»، که به تعبیر قرآن مجید «اجتثت من فوق الارض» و یقیناً برابر حکم محکم قرآن مجید «مالها من قرار»^۱ و انشاء الله پایداری و دوامی نخواهد داشت، به مقتضای «للحق دولة و للباطل جولة» دیر یا زود از صفحه روزگار محو خواهد شد.

از اولین جسارت‌ها و خباثت‌های این فرقه ملعونه - که دشمنی شدیدشان با تشیع امامی، اعم از اثنی عشری یا زیدی است (حوثی‌های یمن)، که گویا از اصول این نحله غیرمرضیه است - یکی هم آن است که «سعود» مؤسس این فرقه در سال ۱۲۱۶ (۱۸۰۱ میلادی) به کربلای معلی حمله کرد و به بقعه مقدسه حسینی اهانت کرد و جمعی از شیعیان را در آنجا به قتل رسانید و شهیدشان کرد، و از جمله آنان عارف و الامقام ملا عبدالصمد همدانی - رحمة الله علیه - مؤلف بحر المعارف، به دست آن مهاجمان غارتگر به درجه رفیعه شهادت نائل شد. در همین زمان ما داستان مرحوم ابوطالب یزدی که در موسم [حج] سال ۱۳۲۱ در مسجد الحرام به تهمت بی‌اساس و ظالمانه عمال

۱. آیه شریفه ۲۶ سوره مبارکه ابراهیم: «... و مثل سخن ناراست ناپاک چون درختی است ناخوش و ناشیرین، فروجنبانیدند و دزدینند از سرزمین و آن را در زمین بیخ و آرام نه (کشف الاسرار، ۲۴۸/۵).

سَفْرَى بَعِيدٌ وَ زَادَى لَنْ يَبْلَغَنى
وَ قَوْتَى ضَعْفَت وَ الْمَوْتِ يَطْلُبْنى

نمی‌خواهم وقت شما را با ذکر چهل و پنج بیت بقیه بگیرم و
اجمالاً عرض می‌کنم، نمی‌دانم این قصیده (؟) بی‌ارزش ادبی
- لا اله الا الله - چطور می‌شود که «مدیر» و «الأمین المساعد»
و «المشرف على الثقافة و الإعلام» و «مدیر إدارة الثقافة و
الإعلام» و سردبیری که نامش را بردم و هیئت تحریریه پنج نفری
متشخص (؟) آن مجله، آن قدر از ادب و عربیت بری و بی‌بهره
باشد که چنین قصیده‌ای را که معلوم نیست کدام زاهد یا واعظی
که به خیال خودش طبع شعری هم داشته است سروده است و
اگر بی ادبی نباشد که عرض کنم این اشعار «بندتبانى» را «من
التراث» بدانند و بنامند و آن را به صاحب صحیفه سجّادیه که
زبور آل محمد است و در حدّ تحرّی بلاغی و پس از قرآن مجید
که کلام الهی است و همان وصفی را که درباره نهج البلاغه گفته
شده است که: «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» درباره
آن نیز صادق است، نسبت دهند. آیا این کار دست اندرکاران
مجله رابطه جز به قصد خدشه دار کردن فرهنگ شیعه و تحقیر
مقام شامخ حضرت سجّاد صورت گرفته است؟ یکی نبوده که از
میان دست اندرکاران و هیئت تحریریه به آن بی‌حیای بی‌انصافی
که این ابیات را سروده حضرت امام سجّاد - علیه السلام -
معرفی کرده است بگوید که لا اقل نام و نسب این شاعر را که نوه
علی - علیه السلام - و پسر حسین بن علی - علیه السلام - است
به درستی بنویسد و ننویسد «زین العابدین بن علی» (!!!!) (شاید
ذهن آن نامرد متوجه به «زین العابدین بن علی» زمامدار مخلوع مملکت تونس
بوده که در همان ایام به عربستان فرار کرده بود (!!!؟)). در این قصیده (!!)
بیست و هفت بار قافیه‌ای که مشتمل بر «نون و قایه» و «یاء»
ضمیر متکلم است تکرار شده است، بدین شرح:

يَطْلُبْنى، يَسْتُرْنى، تَنْظُرْنى، تُحَرِّقْنى، تَعَذِّرْنى، تُخَلِّصْنى،
تُقَلِّبْنى، يَنْدُبْنى، يَنْفَعْنى، غَرَّعَرْنى، يُعَسِّلْنى، أْفَرَدْنى، يُنْظَفْنى،
حَنْطْنى، يُبْلَغْنى، يُشَيِّعْنى، دَوَّعْنى، يَرْحَمْنى، يُلْجِدْنى،
أَغْرَقْنى، فَارَقْنى، يُؤَنَّسْنى (!!)، أَوْهَشْنى، أْفَرَعْنى، يَخَلِّصْنى،
أَثَقَلْنى، يَرْحَمْنى، قَافِيَةٌ حَزَنٌ دَوَّ بَار، كَفَّنَ سَهْ بَار، سَكَنَ دَوَّ بَار،
مِنْ دَوَّ بَار.

شاعر بی‌نوای بی اطلاع از ادب و لغت، چند غلط لغوی و
صرفی را مرتکب شده است بدین شرح: هَوْنٌ بجای هَوْنٌ،

هَلُو بجای هیلوا، حَنْطٌ بجای حنوط، الوَهْنٌ بجای الوهن،
عَسَا بجای عسى. دو-سه بیت خنده‌دار نیز در این قصیده
فخیمه غراء (!!!) موجود است که خدمتتان نقل می‌کنم.
در مقام اعتذار:

دَعْ عَنكَ عَذْلَى يَا مَنْ كَانَ يَعْلَنْى
لَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ مَا بى، كُنْتَ تَعْلِيْرْنى

اگر «كان يعذلنى» است دیگر «دع عنك» معنی ندارد. و در
وصف کفن خودش می‌فرماید:

وَ الْبَسُونى ثِيَاباً لَا كَمَامَ لَهَا

«کمام» نادرست است و آن را بجای «أكمام» که جمع «كُم» است
گفته است. ظاهراً توقع داشته کفنش آستین داشته باشد که
متأسف است که با کفن بی آستین ایشان را تکفین کرده‌اند. در
وصف تدفین خود و وصف آنکه ایشان را در قبر خواهد خوابانید:

وَ كَشَفَ الثَّوْبَ عَن وَجْهِى لِيَنْظُرْنى
وَ أَسَدَلَ الدَّمْعَ مِنْ عَيْنِيهِ أَغْرَقْنى (!!!)

ایغال شاعرانه لطیفی (!!!) در آنچه ما به فارسی می‌گوییم:
«حتی مرده شور هم گریه کرد (!!!)».

آرى، به عقیده شازده دکتر عبدالله بن عبدالمحسن التركى،
مدیر آن مجله، و دکتر عثمان ابوزید عثمان، سردبیر آن مجله،
و دیگر اعظام اساتیدی (!!)) که دست اندرکاران و هیأت
تحریریه آن مجله‌اند، این قصیده فریده، سروده حضرت امام
زین العابدین - صلوات الله علیه - است.
و چنین است یکی از حملات فرهنگی وهابیت - خذلهم
الله تعالى - به تشیع و شیعیان.



همان سال یا اوائل سال ۱۴۳۵ این بنده تصویر آن قصیده را
به ضمیمه یک جلد صحیفه مبارکه سجّادیه در ضمن نامه‌ای
بسیار محترمانه برای شخص آقای دکتر عبدالله بن عبدالمحسن
الترکى با پست سفارشی به مکه (صندوق پستی ۵۳۷) و رونوشت
یعنی تصویر آن را هم برای سردبیر مجله فرستادم؛ ولی تا آخر
سال ۱۴۳۶ قمری که من بنده در هاروارد اشتغال داشتم،
خبری از آن آقایان به من بنده نرسید و در شماره‌های بعدی
هم نیز اشاره‌ای به آن نشد. این هم نمونه امانت گردانندگان
آن مجله است.